

هنر، اخلاق و آزادی

دانشگاه هنر - ۹ خرداد ۹۶

در اینجا، مراد از هنر، هنرهای مکتوب و هنرهای غیر مکتوب می باشد. لذا شعر، رمان، رمان کوتاه، نمایشنامه و ... شامل این بحث می شود. آنچه از هنر مراد می شود به غیر از ادبیات، عبارتند از:

رقص، موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی، معماری، عکاسی، تئاتر و سینما. مجموعه ی این هشت هنر غیر مکتوب و ادبیات، تحت لوای هنر، در اینجا مورد بحث قرار می گیرند.

وقتی شخصی هنرمند نامیده می شود، با چند تا از هشت پدیده ای که ذکر خواهد شد سر و کار دارد. گاهی وقتی نامی از هنر برده می شود، مراد روحیه ی هنری است. روحیه ی هنری، روحیه ای است که در آن زیبایی شاخصیت و بارزیتی نسبت به سایر ارزش ها دارد. اینکه ارزش های بشری چه تعداد است، محل اختلاف است، اما هفت ارزش انسانی وجود دارد که می توان گفت در طول تاریخ، مورد قبول واقع شده است. این ارزش های والای انسانی عبارتند از:

(۱) حقیقت یا راستی

(۲) خیر یا نیکی

(۳) جمال یا زیبایی

(۴) عدالت

(۵) آزادی

(۶) برابری

(۷) برادری

در مورد تعداد این ارزش های انسانی، اجماعی وجود ندارد، اما متفکرین تاریخ همیشه، تعدادی از این هفت ارزش را به عنوان ارزش های والای انسانی معرفی می کنند. در هر انسان، ممکن است یکی از این ارزش ها، شاخصیت داشته

باشد. برای مثال شخصی هست که حقیقت برای او، اولین ارزش است. این فرد در واقع دارای روحیه ی علمی است، بدین معنا که حقیقت نزد او، ارزشی بیش از سایر ارزش ها دارد. انسان هایی هستند که عدالت را، شاخص ترین این ارزش ها می دانند. عموم مصلحان اجتماعی، در این گروه جای می گیرند.

هشت پدیده ای که فرد هنرمند، با آن ها سر و کار دارد عبارتند از:

(۱) روحیه ی هنری

روحیه ی هنری، روحیه ای است که جمال و زیبایی را، ارزشمندترین ارزش ها می داند. یکی از پدیده هایی که در زندگی شخص هنرمند وجود دارد، روحیه ی هنری است.

(۲) تعلیم و تربیت هنری

دومین پدیده ، تعلیم و تربیت هنری است. تعلیم و تربیت هنری، غیر از روحیه ی هنری است. ممکن است شخصی روحیه ی هنری داشته باشد، اما شرایط زندگی به او اجازه ی تعلیم و تربیت هنری را ندهد.

(۳) تعلّم و تَرَبّی هنری

سومین پدیده، تعلّم و تَرَبّی هنری است. این پدیده، عکس پدیده ی تعلیم و تربیت هنری است. اینکه انسان شاگردی هنری کند.

(۴) تولید هنری

تولید هنری در واقع فرآیندِ هنری است. وقتی انسان شروع می کند که مجسمه ای بسازد و یا ساختمانی را با هنر معماری ایجاد کند، این فرآیند آغاز می شود.

(۵) اثر هنری

حاصل و فرآورده ی پدیده ی چهارم که تولید هنری است، اثر هنری را ایجاد می کند.

(۶) عرضه ی اثر هنری

عرضه ی اثر هنری، یعنی اثر هنری را در معرض ادراک عموم قرار دادن. عموم هنرمندان، اثر هنری خود را، در منظر دیگران قرار می دهند.

(۷) نقد اثر هنری

نظاره گران اثر هنری، معمولاً اثر هنری را نقد هم می کنند. نقد اعم از نقاط قوت و ضعف اثر هنری است.

۸) ترویج اثر هنری

در زندگی هر هنرمند، تعدادی از این هشت پدیده وجود دارد.

برای این هشت پدیده، خود فرد باید الزاماً هنرمند باشد. اما برای تجارت آثار هنری یا تاسیس نمایشگاه آثار هنری، الزامی ندارد که فرد حتماً هنرمند باشد. کسی که هیچ کدام از این ۸ پدیده را ندارد، هنرمند نیست.

در میان این هشت پدیده، یکی از آن‌ها که همان خود اثر هنری است انسانی نیست و شیء است، اما بقیه ی موارد مربوط با حالات انسان است. بنابراین، اثر هنری می تواند از انسان جدا شود. اگر هنرمند بمیرد روحیه ی هنری او نیز با خود او می میرد، اما آثار هنری هنرمند بعد از مرگش، باقی می ماند.

چون قرار بر این است که به ربط و نسبت هنر با اخلاق و آزادی پرداخته شود، به اثر هنری پرداخته نمی شود، چرا که پدیده ای غیر انسانی است (یعنی حالتی از خود انسان نیست). و سخن گفتن از اخلاق مربوط به آن، بی معنا است.

اخلاق و آزادی مربوط به انسان است، اما در جایی که راجع به اراده ی انسانی صحبت می شود. اگر پدیده ای انسانی باشد، اما اراده در آن بی تاثیر باشد، سخن از آزادی و اخلاق نمی توان گفت. لذا روحیه ی هنری هم از مبحث خارج می شود، چرا که اساساً امری ارادی نیست.

نهایت اینکه قرار است ربط و نسبت ۶ پدیده از عالم هنر با آزادی و اخلاق مشخص شود.

یک هنرمند باید آزاد باشد. یعنی اثر هنری، زمانی می تواند به کمال برسد که هنرمند در فرایند خلق این اثر هنری، در حد و مرزهایی که دیگر انسان‌ها برای او تعیین می کنند قرار نگیرد و جبری از سایر انسان‌ها بر او وجود نداشته باشد. شخص هنرمند، نباید از بیرون خود بترسد و احساس بردگی کند.

قید و بندهایی که ممکن است از جانب سایر انسان‌ها بر هنرمند اعمال شوند، متنوع اند، اما دوتا از آن‌ها بسیار مهملک هستند:

قدرت سیاسی:

قدرت سیاسی حاکم می تواند با وضع قوانین نادرست، یا با اجرای نادرست قوانین درست و یا با هردو مورد مذکور، شخص هنرمند را تحت فشار قرار دهد و آزادی او را در هنر سلب کنند. با سلب آزادی، انسان آنچه را که روحیه ی هنری او از وی می خواهد را سانسور می کند.

افکار عمومی:

افکار عمومی نیز، از جمله قید و بندهایی است که از بیرون بر هنرمند اعمال فشار می کند و هنرمند را به لحاظ آزادی در هنر، محدود می کند. گاهی اوقات این افکار عمومی بر خلاف انتظار، قدرتی بیشتر از قدرت های سیاسی دارند.

این دو قید ذکر شده یعنی قدرت های سیاسی و افکار عمومی اغلب وجود دارند و قابل حذف نیستند و نمی توان جلوی آن ها را گرفت. اما نکته ای در این جا وجود دارد و آن این است که اگر هنرمند هم انسان باشد، آن ها هم نمی توانند جلوی هنرمند را بگیرند. قدرت سیاسی و افکار عمومی، دائماً سعی دارند که هنرمند را در چارچوب مد نظر خود قرار دهند اما اینکه موفق شوند یا خیر، بستگی به خود شخص هنرمند دارد. هر چقدر شخص هنرمند اراده ی ای قوی تر و همتی والاتر داشته باشد در برابر این فشارهای بیرونی تسلیم نمی شود و خواسته ی خود را پی می گیرد. صرف اینکه قدرت های سیاسی و افکار عمومی بر هنرمند فشار وارد می کنند، رفع تکلیف از هنرمند نمی کند. خود فرد نیز مکلف است که کار خود را ادامه دهد و در برابر خواسته های این دو عامل بیرونی سر خم نکند. در واقع در اینجا یک نزاعی شکل می گیرد بین فرد و این عوامل اجبار، که گاهی فرد و گاهی این عوامل بیرونی اند که موفق می شوند. اما اینکه شخص همان ابتدا میدان را خالی کند و از روحیه ی هنری خود دست بشوید و یا تطمیع شود، نمایانگر این است که او عملاً برای هنر خود ارزش چندانی قائل نیست.

شخص از ناموس خود در برابر تجاوز دفاع می کند، چرا که ناموس خود را ارزشمند می داند و از تمام آنچه دارد خرج می کند تا آن را حفظ کند و این تلاش برای حفاظت از ناموس، به سبب ارزشی است که برای آن قائل است. شخص هنرمند هم به میزانی که هنر خود را ارزشمند بداند، از آن دفاع می کند.

همان طور که حاکمان سیاسی قدر قدرت سیاسی خود را می دانند و برای حفظ آن اعمال قدرت با تمام وجود می کنند، شخص هنرمند هم باید قدر نعمتی به نام هنر را در خود بداند و برای تثبیت آن تلاش کند.

در برابر افکار عمومی نیز، جریان مشابه برقرار است. افکار عمومی همچون قدرت های سیاسی، اعمال فشار می کنند. هنرمند باید به مبارزه با این عوامل بیرونی برخیزد و مبرهن است که نمی توان گفت در تمام مبارزات می توان پیروز شد، اما احتمال پیروز نشدن در مبارزه، به معنای عدم شرکت در مبارزه نیست.

علاوه بر آزادی، یک هنرمند نیاز دارد تا احکامی اخلاقی نیز برای خود داشته باشد و بدان ها پایبند باشد. اخلاق امری تقلیدی نیست، انسان باید شهود کند که قاعده یا ضابطه یا حکمی اخلاقی است تا برای او الزام آور باشد، در غیر این صورت آن ضابطه الزام آور اخلاقی نیست. نظام های اخلاقی، همچون ادارات نیستند که آئین نامه هایی را ابلاغ کنند و انتظار داشته باشند تا آئین نامه ها اجرا شود. در واقع انسان باید احساس کند که دروغ گفتن امری غیر اخلاقی است. از احساس، تعبیر به شهود اخلاقی و وجدان اخلاقی نیز می شود. اخلاق باید از درون انسان بجوشد و سر ریز کند، نه

اینکه از بیرون بر انسان تزریق شود. حال این عامل بیرونی دین و مذهب و یا ایدئولوژی و یا افکار عمومی و یا هر چیز دیگر باشد.

هنرمند باید نسبت به احکام اخلاقی، التزام نظری و عملی داشته باشد.

وقتی سخن از آزادی است، یعنی جلوگیری از عوامل بیرونی برای حکمرانی بر انسان. و زمانی که سخن از اخلاق است، یعنی جلوگیری از چیرگی رذائل درونی بر انسان. این رذائل درونی شامل مال دوستی، عشق و نفرت های نابجا، شهوت ها و میل های گزاف می شود. هنرمند باید تلاش کند که از رذائل درونی خود فرمان نگیرد. اگر شخص، به شهوذهای اخلاقی خود بی اعتنا باشد و اساسا التزامی به اخلاق نداشته باشد، استعداد هنری خود را زائل کرده است، چرا که هنر زمانی شکوفا می شود که فرد وجود خود را یکپارچه سازد و برخلاف شهوذهای اخلاقی خود عمل نکند.

آزادی، رهایی از قید و بندهای بیرونی و اخلاق، رهایی از قید و بندهای درونی است. به تعبیر قدما، آزادی یعنی رهایی از عوامل بیرونی، و آزادگی یعنی رهایی از عوامل درونی. لذا هنرمند باید آزادی و آزادگی داشته باشد. اگر فردی اسیر محبوبیت و شهرت و ثروت باشد آزادگی ندارد ولو اینکه آزاد باشد.

اخلاق و آزادی از افکار عمومی و قدرت های سیاسی، هر دو آزادی هستند، اما یکی آزادی از عوامل بیرونی و دیگری آزادی از عوامل درونی.

اینکه قدرت سیاسی و افکار عمومی می تواند بر فرد موثر واقع شود بدین خاطر است که فرد آزادگی (آزادی درون) ندارد. قدرت سیاسی از راه تهدید و تطمیع، سعی می کند تا شخص هنرمند را تحت تاثیر اوامر خود قرار دهد. با تهدید سعی می کنند که آنچه را فرد دارد از او بگیرند و با تطمیع تلاش می کنند تا آنچه را ندارد به او بدهند. زمانی که هنرمند، نه چندان دلبسته ی داشته های خود است و نه چندان در پی کسب نداشته های خود است، تهدید و تطمیع وی کارگر نمی افتد. در واقع زمانی که قدرت سیاسی بر فردی فائق می آید، از ضعف درونی و عدم آزادگی فرد است که استفاده می کند و سلیقه ی خود را به کرسی می نشاند. قدرت سیاسی تهدید می کند که شهرت و محبوبیت و ثروت فرد را می گیرد و او را بی آبرو می کند و مدارک دانشگاهی فرد را نا معتبر اعلام می کند و آزادی مدنی فرد را سلب می کند و یا جان او را می گیرد. اگر فرد به هیچ یک از این امور دلبسته نباشد، آیا قدرت سیاسی بازهم می تواند او را تهدید کند؟ قطعاً نمی تواند. اگر فرد دلی در گروهی شهرت خود نداشته باشد، تهدید به گمنامی بی اثر می شود. در مورد تطمیع هم همین گونه است. لذا تهدید و تطمیع، زمانی موثر واقع می شود که فرد آزادگی نداشته باشد و رمز حفظ آزادی، حفظ آزادگی است. یک جامعه یا فرد قبل از اینکه آزادی سیاسی خود را از دست بدهد، آزادگی (آزادی درونی) خود را از دست داده است.

چرا هنرمند نیاز دارد که از اقیاد درونی و بیرونی رها باشد؟

وقتی هنرمند از اقیاد درونی و بیرونی آزاد باشد، مجرای مناسب برای نمایش زیبایی می شود و وقتی وجود فرد فاقد آزادی و آزادگی باشد، زیبایی نمایش داده شده توسط فرد دچار اعوجاج می شود. فرض کنید دستگاهی اختراع شده است که کار این دستگاه این است که میخ های سالم را از یک طرف می گیرد و در خروجی خود، میخ های کج و معوج را تحویل می دهد. حال اگر روزی میخی به دستگاه وارد شد و در خروجی، میخ کماکان سالم بود چه نتیجه ای باید گرفت؟ نتیجه این است که دستگاه کار خود را انجام نداده است و گویی خاموش بوده است. تمامی مواهب هستی این گونه هستند که سالم و کامل به انسان می رسند و در وجود ما دچار اعوجاج می شوند و در خروجی ناسالم خارج می شوند مگر اینکه دستگاه انسان خاموش شده باشد. زیبایی و عدالت و خیر و آزادی و برابری و برادری از هستی تحویل انسان می شوند. دستگاه انسان است که این ها را دچار اعوجاج می کند و ناسالم می کند. این دستگاه باید خاموش شود. در واقع ورودی (input) و خروجی (output) دستگاه باید یکی باشد و این امر زمانی حاصل می شود که دستگاه خاموش شود. خاموشی دستگاه فرد به این معناست که فرد نفس (ego) و انانیت خود را خاموش و تعطیل کند. وقتی که دستگاه نفسانیت و انانیت هنرمند خاموش شده باشد، زیبایی را همان طور که از هستی به صورت خالص و ناب دریافت می کند، باز می نماید. وقتی که انانیت و خودشیفتگی فرد فعال است، نسبت به دیگران که همچون وی نیستند، دچار پیش داوری منفی می شود و نسبت به عقاید خود دچار جزم و جمود و تعصب و بی مدارایی و آرزواندیشی (خوش دارم که الف ب باشد، پس الف ب است) و استدلال ناگرایی می شود. زمانی که فردی از ارائه ی دلیل سر باز می زند و شان خود را اجل از استدلال آوردن برای کلام خود می داند دچار خودشیفتگی است. تمامی سیاسیون و بنیان گذاران ادیان و مکاتب و مذاهب در معرض خطر خودشیفتگی هستند. اگر خودشیفتگی شخص هنرمند فعال باشد، ناب ترین تجارب زیبایی شناختی را تبدیل به یک مرام نامه حزبی و قومی و نژادی می کند.

اگر فرد هنرمندی راستین باشد از بسیاری از رذایل و ناپاکی ها دور می ماند. در ابتدا ممکن است شخص قصد نداشته باشد که اصلاً اخلاقی باشد، اما برای آنکه بتواند هنرمندی واقعی باشد و زیبایی را همان طور که دریافت می کند بازتاب کند، نیازمند است اخلاقی باشد. یعنی هنرمندان به میزانی که هنرمند هستند، دو کار می کنند: اول اینکه زیبایی را انتقال می دهند و دوم اینکه جامعه را با وجود خود مصفا تر می کنند.

این سخنان در مورد کسانی که روحیه ی علمی و عدالت طلب دارند نیز صادق است.

خانمی که در برمه رهبر مخالفان برمه بود، تا پیش از به دست گرفتن قدرت، در مصاحبه ها و سخنرانی ها و یادداشت ها چهره ای عدالت خواه داشت. او پس از پیروزی و نشستن بر مسند قدرت، شاهد سوزاندن و مثله کردن مسلمانان توسط بودائیانی افراطی بود و سکوت کرد. چرا سکوت کرد؟ چرا که قدرتی را کسب کرده بود و بدان دل داده بود و از ترس اینکه مبادا با اعلام مخالفت و محکوم کردن این حرکت غیر انسانی قدرتش متزلزل شود، سکوت اختیار کرد.

فلذا فساد دستگاه سیاسی حاکم و یا فساد افکار عمومی، توجیهی برای تطهیر خود نیست. هر فرد می تواند پادزهری در برابر زهر فسادِ قدرت و افکارِ عمومی فاسد باشد.